

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم که آنچه اجمالاً اینجا می‌توان بیان کرد این است که ضروری یک عنوانی است که مربوط به خود حکم است، با قطع نظر از اشخاص و با قطع نظر از اینکه کسی علم پیدا نکند.

ما در شریعت این تقسیم را داریم که می‌توانیم احکام را به ضروری و غیر ضروری تقسیم کنیم. باز یک سری احکام در شریعت بنام احکام یقینی داریم، که این احکام یقینی احکامی است که یا از راه تواتر یا از راه خبر واحد مفید قرائن قطعی و یا از راه اجماع حاصل می‌شود.

نکته: نکته‌ای که وجود دارد این است که اینجا بعضی از فقهاء مسئله‌ی علم را داخل کرده‌اند و گفته‌اند که اگر کسی علم داشته باشد به اینکه این حکم، حکم ضروری است و بعد از این علم، اگر آن ضروری را منکر شد، حکم به نجاست او کرده‌اند.

اما مشهور به صورت مطلق گفته‌اند که کسی که منکر ضروری باشد، نجس است، اعم از اینکه خودش علم به ضروری بودن آن حکم داشته باشد یا نداشته باشد، باید توجه کرد که دخالت علم و عدم دخالت علم در تعریف ضروری، وصفی برای خود حکم است، دیگر نتیجه‌اش این است که ضروری عنوان نسبی ندارد که ما بخواهیم بگوئیم یک حکمی نسبت به یک شخصی عنوان ضروری را دارد، نسبت به شخص دیگری عنوان ضروری را ندارد، نه این چنین نیست، ما می‌گوئیم که در شریعت، یک تقسیمی داریم بنام حکم تکلیفی و وضعی.

در این تقسیم، علم و جهل دخالت ندارد.

یک تقسیم داریم بنام حکم ضروری و حکم غیر ضروری، در خود ضروری بودن حکم، علم و یقین ما دخالت ندارد، لذا ممکن است یک حکمی ضروری باشد، اما ما علم به آن حکم ضروری نداشته باشیم.

پس ما در بحث دیروز، ضروری را تقسیم کردیم و گفتیم بین ضروری و یقینی فرق وجود دارد، لکن گاهی اوقات بعضی از فقهاء وقتی ضروری را می‌گویند، یقینی را هم اراده می‌کنند، مثلاً صاحب جواهر در همان هشت مورد که ما آدرس دادیم، در یکی از آن موارد (جواهر الکلام، ص 48 - 47) می‌فرماید ممکن است که فقهاء از ضروری یک معنایی اراده کرده باشند، که شامل یقینی هم بشود. بین اینها فرق وجود دارد، اما در مقام استعمال، گاهی ضروری را می‌گویند، و از آن معنای اعم را اراده می‌کنند. لذا اگر

کسی سؤال کند آیا ما می‌توانیم بگوئیم کُلُّ ضروريِّ یقینی؟ جواب این است که نه، بین ضروري و یقینی فرق وجود دارد.

عدم جریان اجتهاد و تقلید در ضروریات

بعد از اینکه معنای ضروري و یقینی اجمالاً روشن شد، نتیجه این می‌شود که آیا در ما نحن فیه که ضروریات است، اجتهاد و تقلید راه ندارد؟ هم‌چنین این را در عروه اضافه کرده که در یقینیات هم اجتهاد و تقلید راه ندارد، اگر ما این یقینی را اضافه کنیم، که به تعبیری که در کلام یکی از فقهاء آمده کار عوام روی این معنا و مبنا آسان می‌شود و افعال آنها تصحیح می‌شود، الان اگر یک عامی را پیدا کنیم که بگوید من الان مقلد نیستم، اما می‌گویم من یقین دارم و به آن علم خودش عمل کند، در این صورت اعمالش صحیح است.

در همین عبارت که از امام(رض) در اول سال خواندیم، در آخر فرموده است «فعل العامی بلا تقلید باطل»، دیگران هم این حرف را گفته است.

اما روی این مبنا که همانطور که در ضروریات اجتهاد و تقلید راه ندارد، در یقینیات هم راه ندارد، در این صورت عامی وقتی بگوید: من وقتی عمل می‌کنم، به آن عمل یقین دارم، این عملش قابل تصحیح است؛ چه دلیلی داریم که اجتهاد و تقلید در ضروریات و در یقینیات راه ندارد؟

باز ما در اینجا باید به این نکته توجه کنیم که مرحوم سید، یقینیات را اضافه کرده است، اما امام(رض) اضافه نکرده است. این سرّ چیست؟ آیا امام از ضروري یک معنای اعم اراده کرده، که شامل یقینی شود؟ احتمال دوم این است که امام می‌خواهد بفرماید نه، فقط در ضروریات اجتهاد و تقلید راه ندارد.

دلیل اول بر عدم جریان اجتهاد و تقلید در ضروریات

اما اینکه چرا در ضروریات، اجتهاد و تقلید راه ندارد؟ مجموعاً چهار دلیل می‌توان بیان کرد (ولو اینکه در بعضی از کتب به نحو ارسال مسلمات گرفته‌اند و رد شده‌اند. ولی ما ادله‌ی این مدعا را ذکر و بررسی می‌کنیم).

اولین دلیل این است که بگوئیم هر حکمی برای کسی که به آن توجه پیدا کند، علم آور است، و با وجود علم که حجیت ذاتیه دارد، دیگر مجالی برای اجتهاد و تقلید نیست. چون اجتهاد و تقلید مربوط به امارات است، و ما از امارات، حکم ظاهری را استفاده می‌کنیم و حکم ظاهری اختصاص به جاهل دارد. مجتهد که می‌خواهد اجتهاد کند امارات را کنار هم قرار می‌دهد تا به یک حکم برسد، و این حکم یک حکم ظاهری است و حکم ظاهری مربوط به حالت جاهل است و در جایی که علم وجود دارد، در آنجا جهلی در کار نیست.

نقد دلیل اول

آیا این دلیل تام است یا خیر؟ ما عرض کردیم که در تعریف ضروري، علم أخذ نشده است و ممکن است یک حکم ضروري باشد، اما انسان نسبت به آن جاهل باشد. حتی ممکن است برای برخی از فقهاء همین باشد، یک فقیه نداند که این حکم ضروري است یا ضروري نیست، برای اینکه این حکم مورد ابتلای این مجتهد نبوده است. در خود ضروري این چنین نیست که بگوئیم حتماً علم وجود دارد. ضروري، وصف برای حکم است. گاهی انسان نسبت به این ضروري علم پیدا می‌کند و گاهی علم پیدا

نمی‌کند.

لذا نمی‌توانیم بگوئیم که در ضروری، علم وجود دارد و علم، حجیت ذاتی دارد و در احکام ضروریه، اجتهاد و تقلید راه ندارد. بنابراین این استدلال با این بیان که ما عرض کردیم مخدوش می‌شود و دچار اشکال است.

دلیل دوم

دلیل دوم از مرحوم سید سبزواری است که از متأخرین بوده. دوره فقه ایشان کتابی است به نام «مذهب الأحكام» که فقه روائی است. ایشان (ج 1، ص 13) یک تعبیری دیگر دارد می‌فرماید که اجتهاد و تقلید، دو راه برای رسیدن به حکم است و هیچ راهی قوی‌تر از ضرورت نداریم و خود ضرورت، اقوی طرق است.

قبول دلیل دوم

این استدلال به نظر ما استدلال خوبی است و با تعریفی که برای ضروری گفتیم که «الضروري ما ثبت بالضرورة أنه من الدين»؛ ضروری یعنی نیاز به استدلال و برهان ندارد، خود ضروری بودن، قوی‌ترین طریق است برای رسیدن به حکم؛ لذا از این جهت این استدلال خوبی است.

دلیل سوم

این دلیل از مرحوم آقاي خويي است (تنقيح، ج 1، ص 56) در آنجا فرموده که مکلف بین این امور ثلاثه مخیر است، اجتهاد، تقلید، احتیاط. گفتیم که دلیلش این است که برای دفع ضرر محتمل. حالا که علم اجمالی دارد به یک سری از تکالیف، باید دفع ضرر محتمل کند، و دفع ضرر محتمل یا به این است که آن احکام را به یکی از این سه راه بفهمد. آنگاه فرموده پس مورد اجتهاد و تقلید در جایی ست که انسان احتمال عقاب بدهد، اگر در جایی که انسان یقین دارد، با اباحه در این صورت دیگر احتمال عقاب نمی‌دهد، وقتی احتمال عقاب را ندارد، اینجا دیگر مجال برای اجتهاد و تقلید نیست.

نقد دلیل سوم

این دلیل سوم مبتنی بر این است که ضروری بودن، ملازم با معلوم بودن باشد و اینکه این حکم، برای انسان علم آور باشد. در حالی که گفتیم که یک سری احکام ضروریه‌ای است که انسان علم به آن ندارد.

این دلیل هم گرفتار همان اشکالی است که اصلاً شاید در کتب اگر ما بگردیم و به آن دلیل اول و این دلیل دوم خیلی اهمیت داده است اما این اشکال به هر دوی اینها وارد است.

دلیل چهارم

این دلیل از مرحوم آقاي حکيم (در کتاب مستمسک، ج 1، ص 10) است. ایشان بحث را روی مسئله تقلید آورده و فرموده که «وجوب العمل برأی الغير، هذا حکم ظاهري». این حکم ظاهري، اختصاص به حالت شک دارد. انسان وقتی در حکم واقعی شک دارد، آن وقت به رأی غیر عمل می‌کند. «وجوب العمل برأی الغير» که ما می‌گوئیم این عبارة آخرای تقلید است، این تقلید،

حکم ظاهري است و حکم ظاهري، مربوط به جهل است، در جايي که ما مي‌گوئيم که حکم ضروري است، در آنجا ديگر مجالي براي اين حکم ظاهري نيست.

نقد دليل چهارم

بيان ايشان هم دچار همان اشکالي است که بر بيان مرحوم محقق خوئي وارد شد. وقتي مي‌گوئيم «وجوب العمل برأي الغير حکم ظاهري»، و حکم ظاهري در فرض شک است؛ ما مي‌گوئيم که در حکم ظاهري، علم وجود دارد. اگر در ماهيت و حقيقت حکم ظاهري، علم خوابيده بود، اين استدلال‌ها درست بود. اما در واقع و در لبّ حکم ظاهري، علم وجود ندارد.

لذا به نظر مي‌رسد که در بين اين چهار دليلي که وجود دارد همان دليل دوم بسيار روشن و واضح است و آن اينکه خود ضروري بودن اقوي طريق است، براي اينکه مکلف علم به یک حکمي پيدا کند.

نکته پاياني

آخرين نکته در عبارت امام اين است که فرموده اجتهاد و تقليد، فقط در واجبات و محرمات نيست. اجتهاد و تقليد همان‌طور که در الزاميات است، در مستحبات، مباحات و مکروهات حتي در عاديّات هم جريان دارد.

اما اينکه آیا ادله تقليد، شامل اين موارد هم مي‌شود يا نه؟ اين بخشش به بحث تقليد موکول مي‌شود. وقتي ما به بحث تقليد رسيديم، آنجا روشن مي‌کنيم که آیا ادله تقليد، عام است و شامل اين موارد هم مي‌شود يا خير؟

در آخر امام(رض) فرموده است: «فعمل العامي بلا تقليد بتفصيل يأتي» اولاً، در کتاب عروه اين را به صورت مستقل ذکر کرده است و ثانياً در تقليد هم ذکر کرده است. در آنجا فرموده است عمل عامي بلا تقليد باطل است. اما اينکه اين بطلان، چه بطلاني است و در چه موردی باطل است؟ اين بحث در مسئله 20 خواهد آمد، در آنجا امام(ره) مي‌فرمايد اگر کسي تقليد نکرد (بين جاهل قاصر و جاهل مقصر، جاهل مقصر را هم دو قسم مي‌کند؛ مقصر ملتفت و مقصر غفلت، آمده‌اند بين اينها فرق گذاشته‌اند)، عملش باطل است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ